

نگاهی به روش تدوین سند در کتاب

من لا يحضره الفقيه*

دکتر نهله غروی نائینی

دانشیار دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس

نیره جاویدانی

کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث

چکیده

شیخ صدوق از برجسته‌ترین علمای قرن چهارم هجری است که بلند آوازه‌ترین کتاب او به نام *من لا يحضره الفقيه* همواره مورد توجه علما و دانشمندان بوده است به گونه‌ای که این کتاب در کنار کتاب *کافی* شیخ کلینی و کتابهای *تهذیب* و *استبصار* شیخ طوسی یکی از کتب اربعه شیعه به حساب می‌آید. این مجموعه حدیثی که به درخواست یکی از بزرگان اهل معرفت در مسائل احکام فقهی ترتیب یافت، سند احادیثش اغلب ذکر نشده و از گونه‌گونی در چگونگی نوشتار سند برخوردار است. لکن در خاتمه کتاب ابن بابویه طریق خود به مشایخ و علمای حدیث را ذکر کرده است تا این ضعف سند احادیث کتابش را جبران کند.

مقاله حاضر به بررسی چگونگی روش تدوین سند *من لا يحضره الفقيه* اختصاص یافته است و در آن به روش ابن بابویه در تصنیف احادیث این کتاب اشاره می‌کنیم و در آن به تعلیق سند، تفصیل سندهای محذوف و اقتباس احادیث پرداخته‌ایم.

* - تاریخ وصول: ۸۳/۵/۱۸ ، تاریخ تصویب نهایی: ۸۳/۹/۲۵

کلیدواژه‌ها: من لا یحضره الفقیه، حدیث، مرسل، سند.

مقدمه

کتاب *من لا یحضره الفقیه* که از نظر زمانی دومین کتاب از کتب اربعه شیعه به حساب می‌آید، از زمان تألیف تاکنون مدار عمل فقهای شیعه در استنباط احکام شرعی بوده است. شیخ صدوق (د. ۳۸۱ ق) این کتاب را به درخواست یکی از بزرگان اهل معرفت به نام ابو عبدالله محمد بن حسن بن اسحاق بن [الحسن بن] الحسین بن اسحاق بن موسی بن جعفر (ع) معروف به "نعمت" نگاهشت. ایشان از شیخ صدوق خواست تا کتابی در فقه بنویسد که بتواند به آن رجوع کند و مورد اعتمادش باشد و همچنان که کتاب *من لا یحضره الفقیه* محمد بن زکریای رازی پاسخگو و کافی و شافی در طب بود، این کتاب هم پاسخگو در فقه باشد (*من لا یحضره الفقیه*، ۱/ ۲۰۱ زیر نویس). این کتاب گاهی به اختصار *الفقیه* خوانده می‌شود در موضوع فقه و حلال و حرام تألیف شده و در موضوع خود جامع و وافی است. ابن بابویه می‌گوید: چون این بزرگ مرد را اهل استفاده از این کتاب یافتیم آن را تصنیف کردم (همان جا).

بدون شک آشنایی با روش تدوین این کتاب که در ۴ جلد تدوین و گردآوری شده و به عنوان یکی از منابع ارزنده فقه و حدیث شیعه همواره مورد توجه علما و اندیشمندان بوده است، می‌تواند روشنگر زوایای دقیقی از مباحث فقهی - اعتقادی دین مبین اسلام باشد.

نقل حدیث با ارائه سند از اختصاصات مسلمانان است و در امتهای پیشین مانند یهود و نصاری سابقه نداشته، چنانکه نقل شده است: «ابو علی جیانی گفته است: حق تعالی این امت را به سه چیز اختصاص داده که به امم پیشین عنایت نفرموده: اسناد، انساب، اعراب» (مدیر شانه‌چی، ص ۲۱۳). قاضی عیاض نیز در خصوص اهمیت سند گفته است: «بدان که محور کار حدیث بر اسناد قرار دارد، زیرا توسط سند است که می‌توان به صحت احادیث پی برد (عمیدی، ص ۱۸۲). لذا محدثان که اهمیت سند را

درک کرده بودند، بیشترین هم خود را در این امر نهادند، زیرا می‌دانستند که حدیث جز با سند، موثق نمی‌گردد و در این مسئله فرموده مولای خویش، امیرالمؤمنین (ع) را سرلوحه کار خود قرار دادند که فرمود: «اذا حدثتم بحديث فاسندوه الى الذي حدثكم، فان حقاً فلکم و ان کان کذباً فعلیه» (کلینی، ۵۲/۱).

ابن بابویه محدث و فقیهی پارسا و متکلمی توانا بود که به سبب مقام والایش در علم و حدیث و راستی گفتار و کثرت تألیفاتش مورد ستایش علمای اسلامی بوده است؛ چنانکه شیخ طوسی درباره‌اش می‌نویسد که او حافظ احادیث، بصیر و آگاه به رجال، ناقد و صاحب نظر در اخبار است که در میان علما و دانشمندان اهل قم همانند ندارد (طوسی، *الفهرست*، رقم ۶۹۵). شیخ الطائفه، ابن بابویه را جلیل القدر، حافظ بسیاری از احادیث، آگاه و صاحب بینش به فقه و احادیث و رجال یاد کرده است (طوسی، *رجال*، ص ۸۴، رقم ۷۰۹). خطیب بغدادی درباره او نوشته است: «محمد بن علی بن الحسین بابویه، ابو جعفر قمی، وارد بغداد شد و در آنجا از پدرش حدیث نقل کرد و او از شیوخ شیعه و مشهوران رافضه بود» (خطیب بغدادی، ۸۹/۳). صاحب *الاعلام* هم می‌نویسد: «محمد بن علی بن الحسین بن موسی بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق، محدث بزرگ و امامی مذهب بود که در میان علمای قم همانند او دیده نشد (زرکلی، ۲۷۴/۶) مؤلف کتاب *معجم المؤلفین* نیز می‌نویسد: «مفسر، فقیه، اصولی، محدث، حافظ، آگاه و صاحب بینش در رجال بود (کحاله، ۳/۱۱).

درباره چگونگی ضبط احادیث، ابن بابویه می‌گوید: «کتاب را با حذف اسانید احادیث نوشتم تا طرقها زیاد نشود و کتاب ضخیم نگردد. در این تصنیف قصد مصنفان را نداشتم که همه آنچه را روایت می‌کنند در کتابشان می‌آورند؛ بلکه نظرم بر این بود که فتوایم را ارائه و به صحت آن حکم کنم و معتقدم که اینها میان من و پروردگارم حجت است» (ابن بابویه، مقدمه).

پیش از ورود به بیان چگونگی روش تدوین سند کتاب *من لا یحضره الفقیه* منابع حدیثی موجود نزد ابن بابویه و روش فتوایی او را بررسی می‌کنیم.

کتب و مصادر احادیث «الفقیه»

شیخ صدوق در مقدمه کتابش تصریح می‌کند که احادیث این کتاب را از کتب مشهور و معتبر گرفته و اکثر آنها از کتب متقدمان و اصول اربعمائه است. مانند: کتاب حریر بن عبدالله سجستانی^۱ و کتاب عبیدالله بن علی حلبی^۲ و کتب علی بن مهزیار اهوازی^۳ و کتب حسین بن سعید^۴ و نوادر احمد بن محمد بن عیسی^۵ و کتاب *نوادر الحکمه* تصنیف محمد بن احمد بن یحیی بن

۱. اهل کوفه از امام صادق (ع) و موسی بن جعفر (ع) روایت کرده و دارای کتاب *صلوات کبیر* و کتاب *نوادر* است که آن را بر اصحاب بزرگی چون ابن ابی عمیر و حماد بن عیسی و ... قرائت کرده است (نجاشی، ص ۱۰۵).
۲. عبیدالله بن علی بن ابی شعبه الحلبي مولي بني تميم، ابو علي کوفي، جدش از امام حسن و امام حسین روایت کرده است همگی از ثقاتند که مورد رجوع بوده‌اند و عبیدالله در خاندان خود بلند مرتبه‌ترین و معروف‌ترینشان بوده است کتابی را تصنیف کرد و بر امام صادق (ع) عرضه نمود و آن حضرت بر آن کتاب صحه گذاشتند. حماد بن عیسی از او روایت کرده است (همو، ص ۱۵۹).
۳. از امام رضا و ابی جعفر (ع) روایت کرده است. وکیل ابو جعفر ثانی و ابوالحسن ثالث (ع) بوده است. در روایاتش ثقه بوده و طبعی بر او نیست و کتب بسیار و مشهوری تصنیف کرده است (همو، ص ۱۷۷).
۴. ابن حماد اهوازی مولي علي بن الحسين (ع) که در اصل کوفي بوده است. عین جلیل القدر صاحب مصنفات که از امام رضا، جواد و هادی علیهم السلام روایت کرده است ... (اردبیلی، ص ۲۴۱).
۵. ابو جعفر، بزرگ علمای قم و فقیه و مورد توجه ایشان بود که امام رضا و امام جواد و امام هادی (ع) را ملاقات کرد. صاحب کتابهایی از جمله کتاب *توحید* و *فضل پیامبر* بود (نجاشی، ص ۶۰).

تابستان ۸۴ نگاهی به روش تدوین سند در کتاب من لا یحضره الفقیه ۹۱

عمران الاشعری^۱ و کتاب الرحمة سعد بن عبدالله^۲ و کتاب الجامع استادش ابن الولید^۳ نوادر محمد بن ابی عمیر^۴ (نجاشی، ص ۲۲۹)، کتاب محاسن برقی^۵ و

۱. ابو جعفر، در حدیث ثقه بود جز اینکه برخی از اصحاب امامیه گفته اند که از ضعف روایت کرده است و بر مراسیل اعتماد می‌کرد و دقتی نداشته است که از چه کسی حدیث را می‌گیرد (همو، ص ۲۴۵).
۲. اشعری قمی، شیخ این طائفه و فقیهشان و معروفترینشان که حدیث عامه را زیاد شنیده بود و در طلب حدیث زیاد سفر رفته بود و با علمای معروف حدیثی ایشان ملاقات کرده بود. کتابهای زیادی تصنیف کرده است و در سال ۳۰۱ یا ۲۹۹ رحلت کرد (همو، ص ۱۲۶).
۳. محمد بن حسن بن احمد الولید، ابو جعفر شیخ قمین و فقیه و پیشرو و معروفترینشان. ساکن قم، ثقة ثقة، عین که دارای کتابهایی بوده است از جمله تفسیر قرآن و کتاب الجامع. وی در سال ۳۴۳ رحلت کرد (همو، ص ۲۷۱).
۴. بغدادی الاصل که امام موسی بن جعفر (ع) را ملاقات کرده و از آن حضرت حدیث شنیده است. از امام رضا (ع) نیز روایت دارد، جلیل القدر، عظیم المنزلت در میان شیعه و مخالفان است. جاحظ در کتاب البیان و التبیین درباره اش گفته است: حدثني ابراهيم بن داحيه عن ابن ابي عمير و كان وجهاً من وجوه الرافضة ... جاحظ می‌گوید که ابن ابی عمیر در ایام هارون الرشید در حبس بود. در دوران حبس خواهرش کتابهای او را برای مصون ماندن دفن کرد و آنها از بین رفت. پس از آن او از حفظ، حدیث نقل می‌کرد و بدین ترتیب نقلهایش مرسل شد و شیعه به مراسیل او اعتماد دارد. کتابهایی از راویان معروف از او نقل شده است، وی در سال ۲۱۷ رحلت کرد (همو، ص ۲۲۹).
۵. ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد برقی، کوفی الاصل بود. فرد ثقه ای بود لکن از ضعف نقل می‌کرد و بر مراسیل اعتماد می‌نمود و کتابهای زیادی تصنیف کرد از جمله کتاب

نیز اصول و کتب مشایخ و بزرگان دیگر که طبق گفته خودش طریقتش به آنها شناخته شده بود و در "فهرس" کتابهایی که از آنها روایت کرده، ذکر نموده است، از جمله رساله پدرش - علی بن الحسین -^۱ را، همچنان که خود در ثبت آنها کوشش خویش را مبذول داشته و بر حق تعالی توکل و از او استعانت کرده است (ابن بابویه، ۴/۱ - ۳) باید گفت از جمله کتابهایی که ابن بابویه در اختیار داشته، جامع محمد بن یعقوب کلینی است که کمی قبل از زمان او تألیف شده بود. لکن سیره صدوق بر آن بود که ابتدا از مأخذ اولیه و کتب مشایخ خود استفاده کند و چنانچه حدیث مطابق فتوای خود را نمی‌یافت از کتاب کلینی در مواردی استفاده می‌کرد. چنانکه در باب «الوصی یمنع الوارث» پس از ذکر حدیثی می‌نویسد: «ما وجدت هذا الحدیث الا فی کتاب محمد بن یعقوب و لا رویته الا من طریق» (ابن بابویه، ۲۲۳/۴) و در قسمت مشیخه هم در طریقتش به کلینی می‌نویسد: همه قسمتهای نقل شده از کتاب کافی را از او نقل کرده‌ام (همو، ۵۳۴/۴). نمونه‌ای از این نقل چنین است: «و فی کتاب محمد بن یعقوب الكلینی عن احمد بن محمد عن علی بن الحسن المیثمی، عن أخویه محمد و احمد، عن أبیهم،

محاسن، علل الحدیث، معانی الحدیث و التحریف، کتاب تفسیر الحدیث، العروق، احتجاج الغرایب، احادیث الجن، ابلیس، فضل القرآن، الازاهیر، الاوامر و ... وی در سال ۲۷۴ دار فانی را وداع گفت (همو، ص ۵۶).

۱. علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی، ابوالحسن، شیخ قمیین در زمان خودش و متقدم و ثقة فقهایشان که در جمع ابوالقاسم حسین بن روح (النوبختی) حضور یافت و مسائل زیادی از او فرا گرفت و سپس کاتب او شد. توسط او از امام زمان (عج) طلب فرزند کرد که به دعای آن حضرت خداوند دو پسر به او عطا کرد، ابو جعفر و ابو عبدالله. صاحب تعدادی کتاب بوده است. با همه کتابهایش به بغداد رفت و در سال ۳۲۹ دار فانی را وداع کرد (همو، ص ۱۸۴).

عن داود بن ابی یزید عن برید بن معاویه قال: ...» (همو، ۲۰۳/۴).

گزینش احادیثی که اساس فتواست

درباره گزینش احادیث و اعلان فتوا از کلام ابن بابویه در مقدمه کتابش چنین بر می آید که وی بر اساس احادیث یاد شده فتوا داده است، زیرا آنها را صحیح دانسته و به حجیت آنها معتقد است (همو، ۳/۱). شیخ صدوق در این رهگذر به اعتبار و قدرت حدیث بسیار توجه داشته و برای فتوا دادن، استواری یا ضعف روایت خصوصاً از جهت سند در نظر دارد چنانکه به انواعی از آن مانند اتصال و انقطاع، ضعف یا قدرت و انفراد یا عدم آن دقت داشته است. مثلاً شیخ در فتوای خویش در مسئله ارث موالی به حدیثی اعتماد می کند که سندش را متصل می داند، نه روایتی که سندش منقطع است، چنانکه آورده است:

جابر از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود: «ان علیاً (ع) کان یعطی اولی الارحام دون المولی» (همو، ۲۲۳/۴). شیخ ذیل این حدیث می نویسد: «اما حدیث دیگری که در این خصوص از مخالفان روایت شده است، گویای این است که بنده ای از بندگان حمزه درگذشت، پیامبر (ص) نیمی از ارث او را به دخترش و نیم دیگر را به موالی عطا فرمود. سندش منقطع است و رجحانی به حدیث قبل ندارد» (همان، ذیل حدیث ۷۱). مشاهده می شود که شیخ به سبب قدرت سند حدیث اول فتوایش را بر طبق آن قرار داده است.

مثال دیگر آنکه ابن بابویه در کتاب حج دو روایت از امام صادق (ع) نقل کرده و در خصوص روایتی که بر اساس آن فتوا داده است، می نویسد: «من به این حدیث فتوا می دهم، نه به حدیثی که ابن مسکان از ابراهیم بن اسحاق از کسی که از ابا عبدالله (ع) سؤال کرده است، زیرا این حدیث سندش منقطع و حدیث اول سندش متصل است» (همان، ۲۴۱/۲).

نمونه دیگر از نوع فتوهای شیخ صدوق اعتماد نکردن بر احادیث ضعفاست. در

کتاب «صوم» روایتی از امام باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود: «وقت مغرب زمانی است که خورشید ناپدید شود، پس بعد از ناپدید شدن اگر آن را ندیدی در صورتی که نماز خوانده باشی آن را اعاده می‌کنی، ولی روزها صحیح است» (همو، ۷۶/۲). ابن بابویه ذیل این روایت می‌نویسد: «من به مدلول این خبر فتوا می‌دهم و به مدلول خبری که قضا را بر او واجب ساخته فتوی نمی‌دهم، زیرا آن روایت از سماعه بن مهران است و او واقفی مذهب [ضعیف] است».

در کتاب «حدود» نیز روایتی از وهب بن وهب از امام صادق (ع) نقل می‌کند و در ذیل آن می‌نویسد: این حدیث از وهب بن وهب نقل شده و او ضعیف است و آنچه من بدان فتوا می‌دهم و بر آن اعتماد می‌کنم، خبری است که حسن بن محبوب روایت کرده است (همان، ۸۹/۲). مثال دیگر فتوا ندادن به حدیث مفرد است. شیخ ذیل روایتی در باب نماز جمعه می‌گوید: «آنچه در این روایت آمده، از طریق حریر از زراره روایت شده که شخص دیگری آن را روایت نکرده است و من به مضمون این خبر فتوا نمی‌دهم ... (همو، ۲۶۶/۱) و ذیل روایت دیگری می‌نویسد: این حدیث غریبی است که آن را جز از طریق عبدالعظیم حسنی نمی‌شناسم (همو، ۱۸/۲، ح ۱۰۲، باب ۳۶). این مثالها، نمونه‌هایی از اعلان گزینش احادیثی است که اساس فتوای او بوده است. به عبارت دیگر بسیاری از احادیث *الفقیه* فتوهای مرحوم ابن بابویه است بدون اینکه دیگر بگویند که این فتوای من است، در حالی که در سند آنها دقت داشته و احادیث ضعیف را نپذیرفته است.

روش تدوین سند

طریق و راه به متن (فحوای) حدیث را در اصطلاح محدثان، «سند» گویند. به عبارت دیگر، یعنی کلیه کسانی که گفتارشان نقل می‌شود، سلسله سند حدیث را تشکیل می‌دهند. شیخ صدوق در خصوص روش تدوین سند در کتاب *من لا یحضره الفقیه* در مقدمه چنین می‌نویسد: «این کتاب را با حذف اسانید تألیف نمودم تا مبادا به

سبب نقل آن حجم کتاب زیاد شود، اگر چه ذکر آن را فایده بسیار بود. من در این کتاب قصد نداشتم مانند دیگر مصنفان هر آنچه بر من روایت کرده‌اند، همه را بیاورم بلکه آن دسته از روایاتی را که به آنها فتوا می‌دهم و بر صحت صدورش از ائمه (ع) وثوق دارم و بدان حکم می‌کنم، آورده‌ام. زیرا این کتاب حجتی بین من و پروردگارم است. «این کلام نشان می‌دهد که شیخ صدوق سند احادیث را به سبب اختصار مجموعه حذف کرده است و چون «نعمت» به مقام علمی و فقهی او آگاه بود، برای اطمینان از صحت احادیث، گفتار صدوق برایش کافی بود و نیازی به سند احادیث نداشت. باید گفت که فتوا و نظر مصنف من لا یحضره غالباً مبتنی بر احادیث یاد شده در کتابش است. زیرا در مواردی احادیثی را ارائه کرده است، لکن خود می‌گوید که به این دلیل به حکم این حدیث فتوا نمی‌دهم.

در خاتمه کتاب من لا یحضره، شیخ صدوق اسانید محدوف را ذیل عنوان مشیخه تفصیل داده و طریق خویش را به روایانی که از آنها حدیث نقل می‌کند، بیان کرده و ترتیبی را که در این قسمت اتخاذ کرده شاید از روی سند احادیث ذکر شده در این کتاب است تا نقص و ایرادی بر کتابش نباشد و مجموعه من لا یحضره کتابی مسند باشد و نسلهای بعدی و دیگران بر آن اعتماد کنند و خدشه‌ای بر آن وارد نشود. لکن نظر یکی از محققان این است که ابن بابویه در این کار خود موفق نشد، زیرا بعد از ترتیب این مشیخه باز هم دو هزار و پانصد [و پنجاه] حدیث آن به حالت ارسال و ضعف باقی ماند (بهبودی، گزیده من لا یحضره، ۲۴/۱).

در ذیل به شرح نحوه عملکرد ابن بابویه با سند احادیث می‌پردازیم.

حذف سند

شیخ صدوق به جهت اختصار، سند احادیث را حذف کرده است. حذف سند در

الفقیه بر دو گونه است: الف) حذف تمام سند؛ ب) حذف قسمتی از سند.

الف) حذف تمام سند

این گونه حذف خود بر دو قسم است:

۱. استناد سند حدیث به معصوم (ع)

شیخ صدوق در این روش از حذف سند، نام راویان را یکسر حذف و به انتساب روایت به معصوم (ع) اکتفا کرده است. مانند: «قال النبی (ص): النظر الی علیّ عبادة» (همو، ۱۳۳/۲). «قال الصادق (ع): ان شفاعتنا لا تنال مستخفاً بالصلاة» (همان، ۲۰۶/۱).
گاه در روایات **الفقیه** به صراحت از نام ائمه (ع) یاد نشده، بلکه با کنیه یا القاب از آن بزرگواران تعبیر شده است. شاید انگیزه عدم تصریح نام امام (ع)، ترس از دستگاه خلافت باشد؛ خصوصاً در زمان امام موسی بن جعفر (ع) که دستگاه هارون الرشید، آن امام را به شدت تحت مراقبت داشت و از آزار و اذیت یاران آن بزرگوار کوتاهی نمی‌کرد. لذا به سبب تقیه نام آن حضرت با کنیه ابی الحسن یا القاب عالم، عبدالصالح، ماضی، فقیه یا شیخ یاد شده است. باید گفت که در روایات هر جا بطور مطلق ابو الحسن یا ابو الحسن الأول دیده می‌شود، مقصود امام کاظم (ع) است و مراد از ابو الحسن الثانی و الثالث، امام رضا (ع) و امام هادی (ع) است.

۲. گزارش متن حدیث بدون استناد به معصوم (ع)

در این روش شیخ صدوق بدون آنکه متن حدیث را به معصوم نسبت دهد با استفاده از عباراتی همچون: «فی روایة»، «و زوی»، «و فی حدیث آخر» و ... متن را گزارش می‌کند، چون در مقام فتوا ابن بابویه بر کسی جز اخبار معصومان (ع) اعتماد ندارد. بنابراین موقعیت چنین احادیثی مشخص است. مانند:
روی: «ان الملائكة اذا سمعت الاذان من اهل الأرض قالت: هذه اصوات امه محمد (ص) بتوحید الله فیستغفرون الله لامة محمد (ص)» (همو، ۲۸۶/۱).
فی خبر آخر: «ان الوضوء علی الوضوء نور علی نور و من جدد وضوء من غیر حدث آخر جدد الله توبته من غیر استغفار» (همان، ۴۱/۱).

این گونه حذف در ابواب آغازین جلد اول بسیار مشاهده می‌شود، لکن در مجلدات بعد از آن کاسته می‌شود به گونه‌ای که در مجلد آخر تعداد آن بسیار اندک است.

ب) حذف قسمتی از سلسله سند

این گونه اسناد که مرسل نام دارد و به شکل‌های مختلف مشهود است در مجلدات چهارگانه کتاب به صور مختلف دیده می‌شود، مانند:

۱. ذکر آخرین راوی؛ در این روش علاوه بر انتساب حدیث به معصوم (ع) آخرین راوی متصل به آن حضرت نیز ذکر می‌شود، لکن ذکری از سلسله راویان قبل آن نیست. مانند: «روی عمار الساباطی عن ابی عبدالله (ع)» (همان، ۱۹۲/۱). «روی أبو حمزة الثمالی عن ابی جعفر (ع)» (همان، ۵۵۲/۱).

۲. ذکر دو راوی؛ در این روش شیخ صدوق علاوه بر ذکر نام راوی ناقل از معصوم (ع) نام راوی دوم او را نیز ذکر می‌کند. مثال: «و فی روایة ابراهیم بن ابی البلاء عن زرارة عن ابی عبدالله (ع)» (همان، ۲۷۳/۱). «روی علی بن رثاب عن ابی بصیر عن ابی عبدالله (ع)» (همان، ۳۲۱/۱).

این قسم از حذف، در مجلد اول بسیار کم، در مجلد دوم نسبتاً زیاد و در مجلد سوم بیشترین حجم را داراست. نوع دیگر از این شکل نقل، دو راوی را نام می‌برد که از امام (ع) روایت می‌کنند. مانند: «و روی زرارة و عبیدالله بن علی الحلبی عن ابی عبدالله (ع)» (همان، ۱۶۷/۱). «و روی زرارة و محمد بن مسلم عن ابی جعفر (ع)» (همان، ۱۶۸/۱).

۳. حذف اوایل سند و ذکر بقیه آن؛ در این روش چند تن از راویان ابتدای سلسله سند ذکر و بقیه حذف می‌شوند. در این روش قاعده خاصی دیده نمی‌شود چرا که گاهی یک تن و گاهی دو تن یا بیشتر از آن حذف می‌گردد. مثال: «و روی

الحسن بن محبوب عن جمیل بن صالح، عن سماعة عن ابی عبدالله (ع) «(همو، ۴۰۹/۱). با مراجعه به مشیخه کتاب می‌یابیم که مصنف می‌گوید که آنچه را از حسن بن محبوب نقل کرده آن را از طریق محمد بن موسی بن متوکل (رض) از عبدالله بن جعفر حمیری، و سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب نقل کرده است (همو، ۴۵۳/۴). بنابراین، قسمت اول این سند یا طریق محمد بن موسی بن متوکل از عبدالله بن جعفر است یا سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی.

«روی موسی بن القاسم عن صفوان بن یحیی و محمد بن سهل عن اشیاخهما عن ابی عبدالله» (همان، ۵۵۶/۱). طریق ابن بابویه به موسی بن قاسم طبق گفته خودش روایتش از پدرش - علی بن الحسین - یا محمد بن حسن از سعد بن عبدالله از فضل بن عامر یا احمد بن محمد بن عیسی است (ابن بابویه، ۴۷۴/۴). این قسم در مجلد سوم و چهارم به وفور یافت می‌شود.

شیخ صدوق در برخی از موارد نیز اواسط سلسله سند را حذف و ابتدا و انتهای آن را ذکر می‌کند تا بدین ترتیب نشان دهد که منبع و مرجع وی چنین بوده است. مانند: «و هذا الخبر في كتاب محمد بن احمد يرويه ابراهيم بن هاشم باسناده يرفعه الي ابی عبدالله (ع)» (ابن بابویه، ۱۱۳/۴). سند این خبر به طور کامل در کتاب محمد بن احمد بن یحیی ذکر شده است (عمیدی، «مع الصدوق...» ص ۱۳۴).

با دقت در بخش مشیخه کتاب و شرح حال ابراهیم بن هاشم در کتب رجالی می‌توان گفت که سند حذف شده ابراهیم بن هاشم یا عبدالله بن مغیره از منذر بن جیفر است یا هشام بن ابراهیم صاحب الرضا (ع) (ابن بابویه، ۴۵۶/۴ و ۴۹۹؛ اردبیلی، ۳۸/۱).

مراسیل صدوق

مرسل در عرف فقیهان و محدثان به دو معنا به کار می‌رود: یکی در معنای عام و دیگری در معنای خاص. مرسل در معنای عام یعنی حدیثی که در سند آن یک تن یا

بیشتر حذف شده باشد. فردی که نامش ساقط شده چنانچه به لفظ مبهم مانند «کبعض» یا «بعض» اصحابنا بیاید نیز مرسل است. به عبارت دیگر، مرسل حدیثی است که شخصی که معصوم را درک نکرده است از آن جناب روایت کند (مامقانی، ۳۳۸/۱). مرسل به معنای خاص عبارت است از هر حدیثی که تابعی به رسول الله (ص) بدون واسطه نسبت دهد، مانند قول سعید بن مسیب که می‌گوید: «قال رسول الله (ص)» (مامقانی، ص ۳۴۰). فقها مرسل را در معنای عام به کار می‌برند.

چنانکه گذشت، شیخ صدوق به جهت اختصار سند احادیث را حذف کرده است. لذا در نگاه اول تمام احادیث من لا یحضره الفقیه از مرسلات به حساب می‌آیند، لکن حقیقت امر چنین نیست. زیرا شیخ صدوق در مشیخه‌ای که بعداً ترتیب داد، قسمت اعظم این احادیث را از حالت ارسال خارج کرد. لذا احادیث مرسل این کتاب منحصر به روایاتی است که شیخ صدوق یکسر راویان آنها را حذف و به انتساب روایت به معصوم (ع) اکتفا کرده است و گاهی حتی این انتساب را نیز یاد نکرده و با استفاده از عباراتی همچون، «رؤی»، «فی روایه» ... حدیث را گزارش کرده است و گاهی نیز حدیث را با استناد به یک راوی و یا صاحب کتابی آورده تا آن را در مشیخه مستند کند اما چنین نکرده است. یکی از حدیث شناسان معاصر می‌نویسد: «در مواردی هم با عبارت روی عن فلان حدیث را بیان کرده است. معلوم است اگر کتاب این راوی - فلان - را داشته و حدیث را از آن استخراج کرده، چرا مرسل آورده است. این به سبب تواتری بوده که از کتاب آن راوی استفاده کرده یا برای طریقی که به این مصادر داشته و در مشیخه آورده، این گونه نوشته است. این مطلب شهادت می‌دهد که ابن بابویه در مواردی حدیثها را از مصادری آورده که آنها مرسل ذکر کرده بودند و همان گونه که یافته نوشته است» (بهبودی، صحیح من لا یحضره الفقیه، مقدمه، ص یز). چنانکه محدث نوری می‌گوید: «مقصودشان از مرسل اعم از نقلی است که نام راوی گفته نشده است مانند اینکه بگوید: «روایت شده» یا «امام (ع) فرمود» یا نام راوی

و صاحب کتاب را بگوید و فراموش کند که طریق به او را در مشیخه ذکر کند (نوری، ۷۱۴/۳).

بنابراین می‌توان گفت که حدود ۱۳ از روایات *الفقیه* جزء مراسیل محسوب می‌شوند که شامل ۲۵۰۰ حدیث می‌باشد که از این تعداد، ۸۴۱ حدیث در مجلد اول، ۵۷۳ حدیث در مجلد دوم، ۵۱۰ حدیث در مجلد سوم و ۱۲۶ حدیث باقی مانده نیز در مجلد چهارم قرار دارد. لکن محدث بحرانی در کتاب *لؤلؤة البحرين* خود با توجه به تحقیق در بعضی از سندهای روایات مرسل تعداد آنها را به ۲۰۵۰ روایت تقلیل داده است (معارف، ص ۵۱۰). شیخ بهایی تعداد احادیث و مراسیل کتاب *الفقیه* را چنین رقم زده است: با شمارش ما تعداد مراسیل این کتاب ۲۰۵۰ حدیث و مسانید آن ۳۹۱۳ و جمع همه احادیث آن ۵۹۶۳ حدیث می‌باشد (مامقانی، ۳۵۹/۱).

در صحت و حجیت مراسیل صدوق نظرات متفاوتی وجود دارد که در ذیل بدانها اشاره می‌گردد:

حجیت مراسیل

در حجیت خبر مرسل، نظر علما متفاوت است و اقوال گوناگونی نقل شده است:

۱ - اگر مرسل ثقه باشد، حدیث مطلقاً حجت و مورد قبول است، خواه ارسال از صحابی باشد یا نه. خواه از شخص بزرگوار باشد یا نه و خواه راوی حذف شده یکی باشد یا بیشتر. این گفته از احمد بن محمد بن خالد برقی و پدرش از علمای شیعه و جمعی از علمای عامه مانند آمدی^۱ و مالک و احمد بن حنبل و ابو هاشم و پیروانش

۱. ابو الحسن علی بن محمد سالم التعلبی، سیف الدین الآمدي (۵۵۱ - ۶۳۱ هـ) اصولی، دارای تصنیف‌های فراوان از جمله *الاحکام فی اصول الاحکام*، و *مختصره*، *منتهی السؤل* و ... (زرکلی، ۱۵۳/۵).

از معتزله حکایت شده است؛ گرچه برخی از ایشان مرسل فرد ثقه را از مسند قویتر می‌دانند (مامقانی، ص ۳۴۲) و استثناء قائل شده‌اند که اگر مرسل در میان اصحاب (امامیه) مقبول تلقی شود، اظهر این است که آن خبر حجت است. آنها با علمشان این را کشف کرده‌اند و منقولهای او را مقبول تلقی کرده‌اند.

۲ - خبر مرسل حجیت دارد. این نظر جمعی از علمای شیعه است همچنان که شیخ طوسی می‌گوید که گروهی به مراسیل عمل می‌کنند همچنان که به مسند عمل می‌کنند و فرقی میان این دو قائل نمی‌شوند (طوسی، *العدة*، ۱/۱۵۵) و محقق حلی و علامه حلی و شهید اول و شهید ثانی و علمای متأخر دیگر (مامقانی، ص ۳۴۳ - ۳۴۴). این گفته نیز مطلق است خواه صحابی ارسال کند یا تابعی یا غیر از آنها و خواه از سند یکی حذف شده باشد یا بیشتر. خواه مرسل بزرگوار باشد یا شیخ یا ثقه یا کسی که به غیر از ثقه ارسال نمی‌کند. هر دسته برای خود دلایل زیادی دارند که به صورت گسترده در کتب اصول آمده است (همو، ص ۳۴۶).

۳ - جمعی از بزرگان حجیت مرسل را با شرط می‌پذیرند، مانند شیخ طوسی در کتاب *العدة*^۱ (۱/۱۵۴)؛ علامه در *نهایة الوصول الی علم الاصول* و شهید در *الذکری* و محقق بهایی در *الزبدة* و عده‌ای از فقهای متأخر مانند صاحب *کاشف الرموز*^۲ (همو،

۱. اذا كان احد الراويين مسنداً و الآخر مرسلأ، نُظِرَ في حال المرسل، فان كان ممن يعلم أنه لا يُرسل الا عن ثقة موثوق به فلا ترجيح لخبر غيره علي خبره، و لأجل ذلك سَوَتْ الطائفة بين ما يرويه محمد بن ابي عمير و صفوان بن يحيى و احمد بن محمد بن ابي نصر و غيرهم من الثقات الذين عُرفوا بأنهم لا يروون و لا يُرسلون الا عن يوثق به بين ما أسنده غيرهم و لذم علموا بمراسيلهم اذا انفردوا عن رواية غيرهم.

۲. شيخ عز الدين الحسن بن ابي طالب اليوسفي متوفاي سال

ص ۳۴۹) و محقق اردبیلی و صاحب *ذخیره المعاد فی شرح الارشاد* و شیخ بهائی در *الوجیزه* و محقق الشیخ علی در *جامع المقاصد* و شیخ حر در *وسایل الشیعه* و دیگران در مرسلِ فردِ عادل استثنا قائل شده‌اند و آن را حجت می‌دانند اگر چه از غیر ثقه روایت کرده باشد مانند ابن ابی عمیر در میان اصحاب شیعه و سعید بن مسیب نزد شافعیها که مرسل او را به قوت مسند پذیرفته‌اند. بدین ترتیب، علمای شیعه مراسیل ابن ابی عمیر و صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، از اصحاب اجماع را پذیرفته‌اند. زیرا ایشان با استناد به عبارت «أجمعت الطائفة علی أن محمد بن ابی عمیر، یونس بن عبدالرحمن، صفوان بن یحیی و ... اضرابهم لا یروون و لا یرسلون الا عن ثقه» (مامقانی، ص ۳۵۱ - ۳۴۹) جز از ثقه نقل نمی‌کنند. بحث در این باره میان علما برقرار بوده است (همو، ص ۳۵۶ - ۳۵۳). بنابراین می‌گویند: الف) عدالت را اصل می‌دانند، زیرا که می‌گویند عادل جز از عادل روایت نمی‌کند، چه اگر غیر این باشد عادل نیست بلکه مدلس و غاشی است؛ ب) ظاهر اسناد خبر به معصوم نشانه علم به صدور آن خبر از معصوم (ع) است. لازمه عدالت مُرسلِ قبول مرسل است.

حجیت مراسیل صدوق

از آنچه در حجیت مراسیل گفت شده است نتیجه می‌شود که حکم جمع علما بر مورد اعتماد بودن مراسیل ابن ابی عمیر و دیگران - نامبرده در فوق - از اصحاب اجماع، است یعنی مراسیل ایشان مانند مسانیدشان قابل اعتماد است. علما بر این نیز اجماع دارند که پس از غیبت صغری درباره فردی از علما و او که صدوق (ره) باشد نیز صادق است (مامقانی، ص ۳۵۷). چنانچه عده‌ای از فقها و محدثان قایل به حجیت

۶۷۲ که شیخ آقا بزرگ طهرانی در *الذریعه*، ۳۵/۱۸ ذکر کرده است.

مطلق مراسیل صدوقند و همگی را یکسر حجت می‌دانند و آراء آنان مستند به تصریح وی به وثاقت روات اخباری است که بر اساس آنها فتوا داده و بر حجیت آنها تأکید کرده است. چنانکه فاضل تفرشی در شرح خود بر *الفقیه* می‌نویسد: «شایسته است که اعتماد بر مراسیل صدوق از اعتماد بر مسانید او کمتر نباشد چون شیخ صدوق حکم به صحت کل روایات کرده است» (نوری، ۳/۳۷۱). شیخ حر عاملی پس از ذکر کلام صدوق در صحت مندرجات *الفقیه* می‌نویسد: «این سخن به طور صریح جزم به صحت احادیث *الفقیه* و شهادت این دانشمند به ثبوت آن دارد (حر عاملی، ۶۲/۲۰) و در کتاب *التحریر بنا* بر این قرار می‌دهد که مراسیل صدوق مانند مسانیدش است. این مطلب از کلام فاضل سبزواری در *الذخیره* نیز آشکار است. او روایتی آورده و گفته است که در طریق روایت عبدالواحد بن عبدوس قرار دارد که توثیق او ثابت نیست مگر به سبب روایتی که صدوق در کتابش از او دارد و در مقدمه گفتارش خود را ملزم کرده که همه رجال *الفقیه* از معتمدان باشند (مامقانی، ص ۳۵۸ - ۳۵۷).

شیخ حر عاملی در مسئله شهادت علما به صحت کتب اربعه، پس از آنکه کلام صدوق را از مقدمه کتاب *من لا یحضره* نقل می‌کند، می‌نویسد که این کلام صراحت کامل به صحت کتابش و شهادت به ثبوت آن دارد و ضمناً شهادت می‌دهد که کتبی نام برده و از آنها استفاده کرده، صحیح است و عبارت: «لم أقصد فيه قصد المصنفین الخ» آن گونه که برخی چنین توهم کرده‌اند، دلالت بر طعن او بر مصنفات مورد اعتمادش ندارد. شیخ حر در ادامه می‌نویسد: «زیرا غیر از او علمای دیگر همه احادیثی را که او روایت کرده و یکی از دو طرف را ترجیح داده که به آن عمل کند، پذیرفته‌اند همچنان که شیخ طوسی در *تهذیب* و *استبصار* هم همین روش را پیش گرفته است و احادیثی را که از ائمه مستقیماً نقل کرده مسند و صحیح می‌داند» (حر عاملی، ۶۲/۲۰).

اینکه صدوق گفته «بالآثار الصحیحه» نشانگر این است که او منظورش این نیست که اگر غیر صحیحی در آن بود صحیح را از غیر صحیح جدا کند. قطعاً اصطلاح صحیح

و غیر صحیح متأخران هم در زمان او نبوده و همه آنچه به نام صحیح است بر تعریف قدما معنایش ثابت بر روایت از معصوم (ع) با قرائن قطعی یا متواتر است (حرّ عاملی، ص ۶۴).

علامه حلی در کتاب *مختلف الشیعه* طریق صدوق به ابی الانصاری را صحیح می‌داند، اگر چه در آن ابان بن عثمان باشد که استنادش این است که اجماع عصابه بر تصحیح ما یصح عنه است (سبحانی، ص ۴۶). شیخ بهایی نیز در شرحش بر *الفقیه* با استناد به اعتماد بر مراسیل ابن ابی عمیر که او از غیر ثقه نقل نمی‌کند، بر مراسیل صدوق به اعتبار کلام مصنف در آغاز کتابش، اعتماد می‌کند و آنها را مانند مساندش می‌داند و می‌گوید که قول عدل بر نقل از پیامبر یا ائمه به صورت مستقیم قابل اعتماد است، مانند اینکه بگوید حدثنی فلان عن فلان عن ... قال رسول الله. در خاتمه شیخ بهایی می‌گوید که مراسیل *الفقیه* ۱۰۵۰ حدیث است و از خدا می‌خواهم که توفیق بیان حقایق را به ما بدهد (مامقانی، ص ۳۵۹).

در طول تاریخ شیعیان همچنان که وحید بهبهانی می‌گوید: هیچ یک از اصحاب در صحت طرق روایات *من لا یحضره الفقیه* تردیدی به خود راه نداده‌اند (ابن بابویه، ج ۱، اذ). هنگامی که فرد عادل و ثقه می‌گوید: «قال المعصوم کذا ...» حتماً حجت بر او تمام بوده است که چنین با قاطعیت نقل می‌کند (حرّ عاملی، ۶۲/۲۰).^۱

عدم حجیت مراسیل صدوق

برخی از بزرگان مراسیل کتاب *من لا یحضره الفقیه* را حجت نمی‌دانند. آیت الله خویی در این باره می‌نویسد که استدلال شده است که روایات کتاب *من لا یحضره الفقیه* به سبب گفته

۱. آیت الله معرفت نقل کرده است که امام خمینی (ره) در سر درس فرمود: هر جا صدوق در مراسیل، کلمه «قال» دارد در کتابهای دیگرش سند صحیح دارد (نقل شفاهی).

مؤلف آن در آغاز کتاب همه صحیح است. ایشان پس از ذکر قول ابن بابویه می‌گوید که کلام صدوق دلالت می‌کند بر اینکه همه آنچه در *من لا یحضره الفقیه* نوشته نزد خودش صحیح است که آنها را میان خودش و خدایش حجت می‌داند. اینکه یکی از اعلام متقدمان روایتی را صحیح بداند دلیل بر وثاقت راوی یا حسن بودنش نیست. می‌دانیم که صدوق در تضعیف و تصحیح پیرو شیخ ابن الولید بوده و خودش در ثقه بودن یا نبودن راوی دقت نکرده است. علاوه بر آن، از کلام اولش هم آشکار است که همه روایات کتاب شیخ ابن الولید یا کتاب سایر مشایخ بزرگ و علمای اعلام را معتبر می‌دانسته و روایاتش را صحیح می‌دانسته و حجت میان خودش و خدایش و بدین ترتیب تعدادی احادیث مرسل در کتابش ذکر کرده است. آیا ما می‌توانیم حکم به صحت این احادیث بکنیم بدین اعتبار که صدوق آنها را صحیح دانسته؟ بنابراین اگر این اخبار بر او حجت است برای دیگران حجت نیست (خویی، ۹۴/۱ - ۹۳).

در ارزیابی این سخن می‌توان چنین نظر داد که وقتی صدوق احادیث را حجت میان خود و خدایش می‌داند و می‌گوید که من به اینها فتوا می‌دهم، یعنی او به این احادیث اطمینان دارد. این احادیث اگر برای علمای قرن هشتم به بعد مرسل است برای صدوق در زمان او مسند بوده! چگونه شیخ طوسی و هم عصران او درباره کتاب صدوق چنین نگفته‌اند؟ ابن بابویه در زمان نوشتن کتاب *من لا یحضره* بسیاری از احادیث را از حفظ بوده است.

علامه محمد تقی مجلسی نیز پس از ذکر این نکته که شیخ صدوق از ضعف فراوان روایت کرده است، می‌نویسد: «شیخ صدوق نیز همانند دیگر متقدمان صحیح را بر حدیثی اطلاق کرده که از نظر او محل اعتماد بوده است و گرنه تعداد فراوانی از روایات کتاب وی بر اساس معیار متأخران در شمار احادیث حسن و موثق و بلکه ضعیف قرار می‌گیرد. وی سپس می‌افزاید: لکن عاملی که سبب گردید متأخران از سیره قدما عدول کنند و معیار جدیدی در مورد نوع حدیث وضع نمایند، دور بودن از قرائنی

است که متقدمان به آنها دسترسی داشته‌اند و بر اساس آن به صحت حدیث حکم می‌کردند (مجلسی، ۱۹/۱).

نمی‌توان با معیار متأخران، عمل متقدمان را محک زد. می‌دانیم که کتب رجالی مورد اعتماد متأخران بیش از یک قرن پس از صدوق نوشته شده است در این صورت به چه دلیل می‌توان گفت که این کتابها عیار محک کتاب صدوق باشند؟

استاد بهبودی نیز مراسیل صدوق را نپذیرفته و از این رو، به تهیه صحیح من لا یحضره الفقیه همت گمارده است؛ ایشان در مقدمه این کتاب می‌نویسد: «سیره و روش جمع و تخریج احادیث مرحوم صدوق، بعضاً روشی متباین با روش کلینی و شیخ طوسی بوده است و این مطلب از کلام خود صدوق در مقدمه کتاب به دست می‌آید که گفته است: «این کتاب را با حذف اسنادش تصنیف کردم و هدفم، قصد و هدف مصنفان در نقل همه آنچه روایت می‌کنند، نبوده است؛ بلکه نظرم بر ایراد فتوایم بوده و آنچه را صحیح می‌دانم و معتقدم که میان من و پروردگرم حجت است، و همه آنچه از کتابهای مشهور تخریج کرده‌ام بر آنها اعتماد نموده‌ام و مرجع من بوده‌اند». این کتابهایی که مرحوم صدوق به آنها اشاره کرده و به صورت مجمل یاد کرده تعدادشان بیش از ۳۰۰ اصل و تصنیف است. بر اساس تفحصی که در مشیخه الفقیه کرده‌ام برخی از این مصنفات خود مشتمل بر چندین جزئند، مانند: کتاب المحاسن، که بیش از ۷۰ کتاب است و کتب علی بن مهزیار و کتب حسین بن سعید. هر کدام از اینها اجزایش به ۳۰ کتاب از کتب فقهی می‌رسد؛ بدین ترتیب این کتابها ۵۰۰ و بلکه بیشتر باشد» (بهبودی، صحیح من لا یحضره الفقیه، مقدمه، ص ید). ایشان چنین ادامه می‌دهد: «به نظر می‌رسد که مقداری از احادیث مرسل را از کتاب شیخ ابن ولید گرفته است. صدوق خود در زمره کتابهای مصدر الفقیه کتاب جامع شیخ را نام برده است. لکن در کتاب الفقیه از این کتاب اسم و اثری و حتی یک روایت هم نیست. لکن حدود ۱۷۰ مورد در مشیخه نام او را یاد کرده و این دلیل بر این مطلب

است که کتاب *الجامع* ملخص الاسناد بوده در حالی که به کمک مشیخه احادیث *الفقیه* را از ارسال خارج می‌کند. بسا شیخ صدوق احادیث را از کتاب *الجامع* ابن ولید یا کتاب *الرحمة* سعد بن عبدالله آورده است لکن موفق به ذکر مشیخه آنها در فهرست مشیخه نشده و بدین دلیل روایاتی مرسل مانده، یا از کتاب *کافی* گرفته، اما ترتیب مشیخه بعد از تلخیص اسانید، برایش میسر نشده است» (همان، ص یو).

پس از آن، استاد درباره نظر دیگران درباره مرحوم صدوق که گفته‌اند: «او فراموش کرده که طریقهش به آنها را در مشیخه یاد کند یا نظرش از آن احادیث برگشته است» می‌نویسد: کلامشان وارد نیست. از روش سیره شیخ ما صدوق در ترتیب مشیخه چنین بر می‌آید که او پس از اتمام کتابش به آن رجوع کرده و به ترتیب نام راویان در سند احادیث مسند وارد در *الفقیه*، مشیخه را ترتیب داده است. اولین حدیث مسند از عمار ساباطی با شماره ۸ آمده که در آغاز مشیخه نام او را ذکر کرده است و پس از آن روایت ابو بصیر با شماره ۲۴ را به صورت ارسال آورده و به سبب مرسل بودن به آن توجه نکرده است. پس از آن حدیث همان عمار با شماره ۲۶ را می‌بینیم و سپس حدیث علی بن جعفر با شماره ۲۷ و ... که در مشیخه به همین ترتیب یاد کرده است. حتی کسانی مانند علی بن بجیل و اسماء بنت عمیس را که فقط یک روایت در کل کتاب *الفقیه* از آنان نقل شده در مشیخه طریقهش بدیشان یاد کرده است (همان، ص یو و یز). استاد بهبودی در ادامه می‌نویسد: «لازم است توجه کرد که [صدوق] [قدس سره] تعداد زیادی از روایات مرسل را به صورت «روی عن فلان» آورده است؛ بدیهی است که اگر کتاب این راوی نزد او بود و حدیث را از آن تخریج کرده بود، حدیث را به صورت مرسل نمی‌آورد. این مطلب شهادت می‌دهد که در این موارد، احادیث را از مصادری تخریج کرده که حدیث در آنها مرسل بوده و همان گونه که [مرسل] یافته، [مرسل] آورده است» (همان، ص یز مقدمه).

در نقد گفته استاد باید گفت که با دقت در مشیخه *الفقیه* مشاهده می‌شود که نام

ابوبصیر در ص ۴۳۱ پس از سند صدوق به احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و قبل از سندش به عیدالله الرافقی ذکر شده است و باید گفت که نقل ابو بصیر در مجلسی که حضرت را مشاهده کرده، به صورت مرسل نیست و بعید نیست که خطای چشم رخ داده و در هر صورت طریق ابو بصیر در مشیخه موجود است.

بررسی اقوال

برخی از این نظرات احتمالی و حدسی است که نمی‌توان بدین گونه گفتار تکیه کرد. شیخ صدوق احادیث معصومان (ع) را به اعتبار اصلها و کتب اساتید و یا محفوظاتش اخذ کرده و با همین اعتبار که او هم در نظر بعدیها داشته این احادیث برای علمای شیعه در قرنهای مختلف مدار اعتبار بوده است. صدوق اگر آن احادیث را در مصادرش، مرسل یافته آن مرسلها به اعتبار صاحب کتاب برایش اعتبار داشته و الا او این احادیث را میان خود و پروردگارش حجت قرار نمی‌داد و فتوایش را بر اساس آن استوار نمی‌ساخت. فتوا دادن امری بسیار خطیر و سنگین است، عالم و ثقه و حافظی چون صدوق می‌داند که مسئله فتوا بسیار پر مسئولیت است و تنها به نوشتن یک مجموعه حدیثی، ختم نمی‌شود، بلکه تا قیام قیامت هر که به فتوای وی عمل کند، او نزد خداوند باید پاسخگو باشد. همچنان که در مبحث گزینش احادیث بر اساس فتوا در این مقاله مواردی را عرضه کردیم که صدوق بر سند بسیار دقت کرده و گزینش را بر اساس احادیث معتبر قرار داده است.

در باره ترتیب مشیخه نویسی و دقت صدوق در مرسل بودن حدیث که گفتار استاد در بالا نقل شد باید گفت که استاد بهبودی هنگامی که صدوق می‌گوید: «سأل عمار الساباطی ابا عبدالله (ع) ...»، این کلام شیخ را مرسل نمی‌داند لکن چرا هنگامی که نقل ابو بصیر از امام صادق (ع) را این گونه می‌نویسد: «فدخلنا علی ابی عبدالله (ع) فاخبرناه فقال ...»، آن را مرسل می‌داند؟ در این مورد هم که ابو بصیر از اصحاب حضرت است و نقلش از یک ملاقات است، پس چرا این نقل را مرسل استنباط کرده‌اند؟

باید پرسید چگونه است که عالمی را که اهل فن و بزرگان دین، علمای متقدم و متأخر همچون شیخ طوسی (الفهرست، ص ۱۵۶) و نجاشی (ص ۲۷۶) و حائری (۱۱۸/۶)، با تمجید و تکریم یاد کرده‌اند درباره‌اش جای شک و تردید باشد و در وثاقت یا عدالتش شک ایجاد شود؟ صاحب *تکملة الرجال* (متهی المقال) می‌گوید:

۱ - اینکه برخی از افراد چون شیخ سلیمان یا مقدسی مجلسی در وثاقت صدوق توقف کرده‌اند، بسیار عجیب و غریب است در حالی که می‌دانیم که وثاقت امری اضافه بر عدالت است و هیچ‌گونه حتمی در توقف برابر وثاقت صدوق نیست و این دو بهم نزدیک هم نیستند.

۲ - واضح است که حکم به صحت روایت مستلزم وثاقت راوی نیست و بنابراین اگر صدوق روایات مرسل ارائه کرده یا روایاتی از افرادی که ثقه نبوده‌اند نقل کرده است دلیل ضعف آن روایت نیست زیرا صدوق «حافظاً للاحادیث، بصیراً برجال و ناقداً للاخبار» (شیخ طوسی، *الفهرست*، رقم ۶۹۵) است.

۳ - ما ندیده‌ایم که مؤمن موحدی نسبت دروغ و کذب به این شخص ربانی - صدوق - بدهد و توقف و شک درباره‌ی احادیث صدوق و شخصیت او، واهی است. شیخ ما شیخ سلیمان در کتاب *الفوائد النجفیه* کلام طولانی درباره‌ی اثبات عدالت صدوق (قدس سره) دارد و نیز عده‌ای از بزرگان پس از او هم در اثبات عدالت صدوق کوشیده‌اند که عدالت فرد از ضروریات مذهب است و هیچ‌عادلی در عدالت صدوق قدحی وارد نکرده است (حائری، ص ۱۲۱). مرحوم حائری در ادامه شرح حال صدوق می‌نویسد: «و فی مشکا: ابن الحسین بن بابویه المشهور أحد أئمة الحدیث، عنه التلعکبری، و المفید، و الحسین بن عبیدالله الغضائری، و علی بن احمد العباس النجاشی، و ابو الحسین جعفر بن الحسین بن حسکه، و محمد بن سلیمان»^۱ (همو، ص ۱۲۲).

۱. مقصود او از «مشکا» کتاب مشترکات کاظمی یعنی *هدایة المحدثین* است (الذریعه، ۴۰/۲۱).

باید گفت که در بسیاری از کتب رجالی در شرح حال افراد ذکر می‌شود که صدوق از وی روایت کرده است. اگر روایت و اعتماد صدوق به افراد اعتبار نداشت که کتب رجالی این مطلب را قید نمی‌کردند!

تفصیل سندها در قسمت دیگری از کتاب

شیخ صدوق به عنوان یک محدث به نقش سند در ارزش‌گذاری یک روایت کاملاً واقف بوده است. او مشکلات سند را از حیث انقطاع و ارسال، جهل راوی و ضعف مشایخ می‌شناخته و گاه به نقد سندی روایت در *الفقیه* پرداخته و در سایر کتب خویش، خود را به درج اسناد روایات ملزم ساخته است.

از آنجایی که مخاطب شیخ صدوق در کتاب *الفقیه* در درجه نخست مقلدان او و عموم طبقات بوده‌اند و چنین گروههایی برای دریافت حکم و فتوای دینی احتیاجی به سند روایت نداشته‌اند، او روایات کتاب را به صورت مرسل و با حذف سند درج کرده است، منتهی آنگاه که متوجه شده این کتاب قابل استفاده‌ی علما نیز هست بر آن می‌شود تا احادیث آن را از حالت ارسال خارج کند، لذا مشیخه‌ای که در حقیقت یک نوع تصنیف رجالی است، تألیف می‌کند. این مشیخه به نام «مشیخه من لا یحضره الفقیه» یا مشیخه صدوق معروف است که خود شیخ در مقدمه آن را «الفهرس» می‌گوید. شیخ صدوق در این مشیخه جمعاً از ۳۷۹ نفر نام می‌برد که اکثر آنها از صاحبان کتب و اصول اولیه بوده‌اند که وی در مشیخه به ذکر طریق خود از پدر و دیگر اساتیدش تا مؤلفان کتب اقدام می‌کند (ابن بابویه، ۴/۴۲۴ - ۵۳۸). در این مشیخه، مرحوم صدوق تنها به ذکر طریق خود اقدام کرده و در موارد محدود راویان را جرح یا تعدیل کرده است. شیخ حر عاملی این مشیخه را به ترتیب حروف الفبا تنظیم کرده و با استفاده از مآخذ دیگر تعداد آنها را به ۳۹۳ نفر افزایش داده است (۱۱۶/۲۰ - ۳۹۱). از بررسی رجال در مشیخه این کتاب نتایج ذیل حاصل می‌گردد:

۱ - از مقایسه رجال مشیخه با سند روایات کتاب من لا یحضر معلوم می‌شود که حدود صد و بیست نفر از کسانی که روایات آنها با تعلیق سند درج شده است، طریقی برای آنان در مشیخه ذکر نشده است. در توجیه این مطلب دلایلی ذکر شده است: الف) برخی معتقدند که شیخ صدوق در این موارد دچار فراموشی شده است. استاد بهبودی این مطلب را چنین پاسخ می‌دهد که با توجه به شیوه ترتیب مشیخه این احتمال که مهمل ماندن سند بعضی از احادیث از روی فراموشی بوده است، کلاً منتفی است؛ خصوصاً که دیده می‌شود که شیخ طریق علی بن بجیل و اسماء بنت عمیس را که جز خبر واحدی از ایشان روایت نکرده، به دست فراموشی نسپرده است (بهبودی، صحیح من لا یحضر، ص یو و یز).

ب) عده‌ای معتقدند که شیخ ابتدا قصد داشته تا سند تمام احادیث را ذکر نکنند. موارد بسیاری از جزء اول کتاب چنین گواهی می‌دهد. لکن بعداً از رأی خویش منصرف شده و تصمیم گرفته است تا سند احادیث را به نام صاحبان اصول و کتب ثبت کند (عمیدی، «مع الصدوق و...»، ص ۱۴۳).

در نقد قسمت (ب) می‌توان گفت که مقدمه کتاب من لا یحضر تصریح دارد که مؤلف احادیث را از کتب مورد اعتماد خویش گرفته و گفته است که سند آنها در «الفهرس» خواهد آمد. ضمناً گرچه این نوع در جزء اول بیشتر از سایر اجزاء وجود دارد، لکن منحصر به این جزء نیست و در این جزء هم به گونه متوالی مشاهده نمی‌شود (همان‌جا).

ج) افراد دیگری معتقدند که احادیثی که صدوق آنها را مستقیماً به معصوم (ع) نسبت داده، یا با الفاظ و عبارات مبهمی چون رُوی، فی الروایة یا فی حدیث آخر... آورده، احادیثی هستند که او شفاهاً از مشایخ خود شنیده و آنها را از کتابی ذکر نکرده است، لذا نیازی به ذکر طریق نداشته است.

در نقد و در پاسخ این مورد هم باید گفت که شیخ صدوق در مقدمه می‌گوید: «و جمیع مافیه، مستخرج من کتب مشهوره»، پس احادیث *الفقیه* همگی به گواه مؤلف آن برگرفته از کتب مشهور و معتبر است و از طرفی، این روایات غالباً در کتاب *کافی* که چکیده اقوال و مصنفات پیش از خویش است، به صورت مسند آمده است. (د) یکی از معاصران می‌نویسد: احادیثی که شیخ صدوق سند آنها را ذکر نکرده است، احادیث متواترند که احکامشان از ضروریات مذهب بوده و نزد همگان معلوم است و نیازی به داشتن سند نداشته‌اند (عمیدی، همان، ص ۱۴۳).

۲ - نکته‌ای که از بررسی مشیخه کتاب *من لا یحضره آشکار* می‌شود این است که در این کتاب روایاتی به چشم می‌خورد که آخرین راوی آن دارای اصل و کتاب نبوده تا بگوییم که شیخ صدوق آن روایات را از کتاب آنها استخراج کرده است، همچون ابراهیم بن سفیان، اسماعیل بن عیسی، انس بن محمد و حسن بن قارون و ... که قریب پنجاه نفرند و احادیثشان حدود صد حدیث است. در بیان این مطلب می‌توان گفت:

الف) کتاب یا مأخذی که در دسترس صدوق بوده به دست نجاشی یا شیخ طوسی نرسیده است تا آن را در کتاب *الفهرست* خویش ذکر کنند. زیرا کتابهای این دو بزرگوار کامل نیست و نام افرادی در *فهرست رجال* نجاشی دیده می‌شود که در *فهرست* شیخ نیست و بالعکس. مانند سید رضی که شیخ طوسی نامی از او در کتاب *الفهرست* نبرده است. آدم بن النحاس را نجاشی در زمره صاحبان کتاب یاد کرده در حالی که در *الفهرست* شیخ نامی از او نیست.

ب) صاحب کتاب *صحیح من لا یحضره* می‌نویسد که صدوق با استفاده از کتاب *الجامع* ابن الولید و *الرحمة* سعد بن عبدالله که احتمالاً سند آنها به اختصار ذکر شده دارای مشیخه بوده‌اند، این روایات را اخذ کرده است.

طرق صدوق در مشیخه من لا یحضر

همچنان که گفته شد، شیخ صدوق (ره) برای اختصار کتاب خویش، سند احادیث را ذکر نکرده لکن در انتهای کتاب جامع فقهی خود برای تکمیل اعتبار کتاب، مشیخه‌ای ترتیب داده است که در آن طرق خویش را گفته است به گونه‌ای که در مواردی یک طریق، گاه دو طریق و یا بیشتر مشاهده می‌شود. بدیهی است که به سبب نزدیک بودن دوران حیات صدوق به برخی از ائمه، همچون امام عسکری، امام هادی و امام جواد (ع)، طریق او به اصحاب این بزرگواران که از امام (ع) نقل کرده‌اند، همچون علی بن مهزیار و عبدالله بن مغیره کوتاه است، همچنان که می‌نویسد: «ما کان فیه عن علی بن مهزیار فقد رویته عن ابی عن الحمیری عن ابراهیم بن مهزیار عن علی بن مهزیار» (ابن بابویه، ۴/۴۶۶)؛ «ما کان فیه عن عبدالله بن مغیره فقد رویته عن جعفر بن علی الکوفی، عن جده الحسن بن علی» (همو، ص ۴۶۰). با بررسی بخش مشیخه کتاب من لا یحضر چنین به دست می‌آید که طریق شیخ صدوق به راویان احادیث یکی از طرق زیر بوده است.

یک طریق؛ مانند طریقی که عبدالله الرافقی می‌نویسد: «و ما کان فیه عن عیبدالله الرافقی فقد رویته عن جعفر بن محمد بن مسرور - رضی الله عنه - عن الحسن بن محمد بن عامر عن عمّه عبدالله بن عامر عن ابی احمد محمد بن زیاد الأزدی عن عیبدالله الرافقی» (همو، ۴/۴۳۲).

دو طریق؛ مانند: «و ماکان فیه عن ابراهیم بن هاشم فقد رویته عن ابی و محمد بن الحسن عن سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحمیری جمیعاً عن ابراهیم بن هاشم. و رویته عن محمد بن موسی بن المتوکل عن علی بن ابراهیم عن ابیه ابراهیم بن هاشم» (همو، ص ۵۲۱).

سه طریق؛ مانند: ما کان فیه عن علی بن مهزیار فقد رویته عن ابی عن محمد بن یحیی العطار، عن الحسن بن اسحاق التاجر، عن علی بن مهزیار. و رویته عن ابی عن

سعد بن عبدالله و الحمیری جمعاً عن ابراهیم بن مهزیار عن أخیه علی بن مهزیار. و رویتہ ایضاً عن محمد بن الحسن عن محمد ابن الحسن الصفار عن العباس بن معروف عن علی بن مهزیار الأهوازی» (همو، ص ۴۴۶).

چهار طریق؛ مانند: «و ما كان فيه عن العلاء بن رزين فقد رویتہ عن أبی و محمد بن الحسن عن سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحمیری جمعاً عن أحمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن خالد عن العلاء بن رزين و قد رویتہ عن أبی و محمد بن الحسن عن سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحمیری جمعاً عن محمد بن ابی الصهبان عن صفوان بن یحیی عن العلاء و رویتہ عن أبی عن علی بن سلیمان الزراری الکوفی عن محمد بن خالد عن العلاء بن رزين القلاء. و رویتہ عن محمد بن الحسن عن محمد بن الحسن الصفار عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن علی بن فضال و الحسن بن محبوب عن العلاء بن رزين» (همو، ص ۴۶۱).

تعدد روایات

چنانچه حدیثی را در طبقه‌ای از طبقات مشایخ راویان گوناگون نقل کرده باشند، شیخ صدوق آنان را کنار یکدیگر قرار داده و از الفاظی چون: «جمعاً» و «کلهم» استفاده کرده است: «ما كان فيه عن سعدان بن مسلم فقد رویتہ عن محمد بن الحسن - رضی الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف و احمد بن اسحاق بن سعد جمعاً عن سعدان بن مسلم». این تعدد روایات در طبقه اول یا دوم یا سایر طبقات از مشایخ مشاهده می‌شود: «و ما كان فيه عن احمد بن محمد بن أبی نصر البزنطی فقد رویتہ عن أبی و محمد بن الحسن عن سعد بن عبدالله و الحمیری جمعاً عن أحمد بن محمد بن عیسی عن أحمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی. و رویتہ عن أبی و محمد بن علی ماجیلویه عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن أحمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی» (همو، ۴/۴۳۱). مثال دیگر: «و ما كان فيه عن عبیدالله بن علی الحلبي

فقد رویته عن أبی و محمد بن الحسن عن سعد بن عبدالله؛ و الحمیری جمیعاً عن أحمد و عبدالله ابنی محمد بن عیسی عن محمد بن أبی عمیر عن حماد بن عثمان عن عبدالله بن علی الحلبي و رویته عن أبی و محمد بن الحسن و جعفر بن محمد بن مسرور عن الحسين بن محمد بن عامر عن عمه عبدالله بن عامر عن محمد بن أبی عمیر عن حماد بن عثمان عن عبدالله بن علی الحلبي» (همو، ص ۴۳۰).

گاه در مواردی تعدد طرق روایت نیز دیده می‌شود، مانند: «ما كان فيه من معاوية بن حكيم فقد رویته عن ابی و محمد بن الحسن عن سعد بن عبدالله عن معاوية و رویته عن محمد بن الحسن عن محمد بن الحسن الصفار عن معاوية». «و ما كان فيه عن الريان بن الصلت فقد رویته عن أبی و محمد بن موسى بن المتوكل و محمد بن علی ماجیلویه و الحسين بن ابراهيم - رضی الله عنهم - عن علی بن ابراهيم بن هاشم عن ابیه عن الریان بن الصلت».

نتیجه

چنانکه مشاهده شد، روش شیخ صدوق در ثبت سند احادیث کتاب من لا یحضره گونه‌گون بوده است. در مواردی قسمتی از سلسله سند را حذف کرده و در موارد دیگر همه سند را؛ لذا در نگاه اول همه احادیث این کتاب مرسل به نظر می‌آید. لکن مشیخه موجود در انتهای کتاب بیشتر احادیث آن را از حالت ارسال خارج می‌کند. احادیث مرسل ابن بابویه بر اساس رأی بسیاری از علمای شیعه به علت ثقه و عادل بودن وی و شرایط ویژه زمان او و ارتباطش با ناحیه مقدسه و نواب حضرت حجت (عج) مانند مراسیل ابن ابی عمیر و ... پذیرفته است و همان گونه که مؤلف در مقدمه کتابش گفته از میان احادیثی که به او رسیده، آن دسته از روایات را که به آنها فتوا داده و بر صحت صدور آنها از ائمه اطمینان داشته و به آنها حکم کرده در این کتاب آورده است. برای قضاوت در احادیث کتاب من لا یحضره باید از زمان، شرایط، منابع و حافظه، ارتباطات

صدوق آگاهی کامل داشته باشیم تا بتوانیم درست قضاوت کنیم. سنجش صحت و عدم صحت و اتصال یا ارسال احادیث وی با معیارهای قرون متأخر درست نیست.

منابع

- آقا بزرگ طهرانی، محمد محسن، *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، بیروت، دار الأضواء، ۱۴۰۳ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی، *من لا یحضره الفقیه*، ج ۱، بیروت، دار الضعف، ۱۴۰۱ هـ.
- _____، *من لا یحضره الفقیه*، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، جامعه المدرسین فی الحوزة العلمیه، ۱۴۰۴ق.
- حائری، ابو علی، *منتهی المقال فی احوال الرجال*، قم، تحقیق مؤسسه آل البيت (ع).
- بهبودی، محمدباقر، *صحیح من لا یحضره الفقیه*، دمشق، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۷ق.
- _____، *گزیده من لا یحضره الفقیه*، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۰.
- حر عاملی، محمد بن حسن، *وسایل الشیعه الی تحصیل مسایل الشریعه*، طهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۴۰۳ق.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی، *تاریخ بغداد*، بیروت، دار الکتب العربیه.
- خوبی، ابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث*، قم، مبدینة العلم، بی تا.
- زرکلی، خیر الدین، *الاعلام*، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۹۸۶.
- سبجانی، جعفر، *أصول الحدیث و أحكامه*، قم، اعتماد، ۱۴۱۹ق.
- شهید ثانی، زین الدین العاملی، *الرعاية فی علم الدراية*، تحقیق و تعلیق عبدالحسین محمد علی بقال، قم، مکتبه آیت الله مرعشی، ۱۴۱۳ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *الفهرست*، تحقیق محمد صادق بحر العلوم، قم، منشورات رضی، بی تا.
- طوسی، محمد بن حسن، *رجال*، تحقیق محمد صادق بحر العلوم، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۱.
- _____، *العدة فی اصول الفقه*، تحقیق محمد رضا انصاری قمی، المطبعة ستاره، قم، ۱۳۷۶.

تابستان ۸۴ نگاهي به روش تدوين سند در كتاب من لا يحضره الفقيه
۱۱۷

- عمیدی، ثامر هاشم حبيب، *الشيخ الكليني و كتابه الكافي*، بيروت، مركز النشر، ۱۳۷۲ق.
- _____، «مع الصدوق و كتابه الفقيه»، *مجله علوم الحديث*، ش ۲، ۱۴۱۸ق.
- كليني رازی، محمد بن يعقوب، *الكافي*، علي اكبر غفاری، تهران، دار الكتب الاسلاميه، ۱۳۶۷ش.
- كحاله، عمر رضا، *معجم المؤلفين*، بيروت، دار احياء التراث العربي، بی تا.
- مامقانی، عبدالله بن محمد حسن، *مقياس الهداية في علم الدراية*، نجف، المطبعة المرتضوية، ۱۳۵۲ق.
- مجلسی، محمدتقی، *روضه المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه*، بنياد فرهنگ اسلامي، تهران، ۱۳۵۱ش.
- مدير شانه چي، كاظم، *علم الحديث*، مشهد، دانشگاه فردوسي، ۱۳۵۴.
- معارف، مجيد، *پژوهشی در تاريخ حديث شيعه*، تهران، مؤسسه فرهنگي و هنري صريح، ۱۳۷۴.
- نجاشي، احمد بن علي، *رجال النجاشي*، مكتبة الداوري، قم، بی تا.
- نوري، ميرزا حسين، *مستدرک الوسائل*، ج ۳، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۷ق.